



## پیغام عشق

قسمت ششصد و پنجاه و هفتم





خلاصه شرح غزل ۳۰۸ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۵ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

خوابم ببسته‌ای، بگشا ای قمر نقاب

تا سجده‌های شکر کند پیشت آفتاب

\* خواب بستن: شورانیدن و بازداشتن کسی از خواب

خداوندا، خواب مرا در ذهن آشفته کرده‌ای، من با من ذهنی و دید حاصل از همانیدگی‌ها آسودگی و راحتی ندارم. دردهایی مثل خشم، رنجش، ترس، نارضایتی، اضطراب و... در من وجود دارد و من زندگی را حس نمی‌کنم. باید هرچه سریع‌تر از این خواب بیدار شوم بنابراین تسلیم شده و فضا را در اطراف وضعیت‌های زندگی‌ام می‌گشایم. ای ماه زیبا، نقابت را باز کن و خودت را به من نشان بده تا هشیاری‌ام به صورت آفتاب از مرکز طلوع کرده و در برابرت سجده‌های شکر به جا آورد چراکه می‌تواند به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده شود و روی زیباییت را ببیند. من دیگر هشیارانم می‌توانم حس کنم که با تو یکی بوده و از جنس مردگی من ذهنی‌ام نیستم. دیگر نمی‌خواهم به خواب همانیدگی‌ها و دردهایم برگردم بنابراین هر لحظه با صبر و شکر و پرهیز مرکز را عدم نگه می‌دارم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

دامان تو گرفتم و دستم بتافتی

هین دست درکشیدم، روی از وفا متاب

\* تافتن: برگرداندن

خداوندا، من با من ذهنی در ذهنم دامن تو را گرفتم، تو را تجسم کرده و در برابرت اظهار عجز و تواضع کردم اما تو دستم را کنار زدی و اجازه ندادی من به جای زنده شدن به تو با من ذهنی‌ام تو را بیان کنم. بنابراین آگاه شدم و از شناخت ذهنی



تو دست برداشتم و در تسلیم کامل هستم، تو هم به عهدت وفا کن، رویت را به من نشان بده و خودت را از فضای گشوده شده درونم بیان کن تا عملاً حس کنم که از جنس تو هستم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گفتی: مکن شتاب که آن هست فعلِ دیو

دیو او بُود که می نکند سویِ تو شتاب

اشاره به حدیث: التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ: درنگ از خداوند و شتاب از شیطان است.

تو به من گفتی در من ذهنی عجله نکن، سؤال نپرس و فضا را بگشا چراکه عجله کار شیطان است. [من نیز این را می پذیرم و به آن ایمان دارم] اما به تو می گویم شیطان کسی است که فضا را نمی گشاید، ماندن در ذهن را ادامه می دهد، همانیدگی هایش را شناسایی نکرده و نمی اندازد و با شتاب به سوی تو باز نمی گردد.

حدیث:

«التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ»

«درنگ [صبر، فضاگشایی] از خداوند و شتاب [در ذهن برای رسیدن به خدا] از شیطان است.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

یا رب کنم، بینم بر درگه نیاز

چندین هزار یا رب، مشتاق آن جواب

خداوندا، فضا را می گشایم مرکز را عدم کرده و تو را می خوانم و نیازمند زنده شدن به تو هستم.



وقتی فضای درونم گشوده می‌شود، در آستانِ درگاهت می‌بینم تمام باشندگان از جمله انسان‌های فضاگشا با زبان حضور «یارب» می‌گویند و تو را می‌خوانند و مشتاق شنیدن پاسخ تو و وحدت آگاهانه با تو هستند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

از خاک بیشتر دل و جان‌های آتشین

مُستسقیانه کوزه گرفته که آب آب

\*بیشتر: به کنایه بسیار و بیش از شمار

\*مستسقیانه: چون تشنگان

بیشتر از خاکِ تن، همانیدگی با باورها و چیزها دل و جان‌های آتشین یعنی بُعد هیجانی انسان که پُر از دردهای من‌ذهنی مثل خشم، کینه، حسادت، نفرت است مانند تشنگان کوزه به‌دست گرفته و آب زندگی می‌خواهد. به عبارت دیگر بیشتر، درد انسان‌ها فریاد می‌زند که آب حیات می‌خواهم. [احتمال اینکه انسان از شدت درد از خواب ذهن بیدار شده و برای تسکین دردهایش به خداوند پناه آورد زیاد است، اگر او عمیقاً درک کند علت دردهایش همانیدگی با چیزها و آدم‌ها بوده و گذاشتن آن‌ها در مرکزش به‌جای زندگی‌ست در این حالت دردش تبدیل به درد عشق می‌گردد].

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

بر خاک رحم کن که از این چار عنصر او

بی دست و پاتر آمد در سیر و انقلاب

\*انقلاب: تحول، تبدیل

خداوندا، از میان چهار عنصر آب و آتش و باد و خاک که نماد چهار بُعد انسان هستند، به تن خاکی من‌ذهنی‌مان که از جنس همانیدگی با چیزهاست رحم کن چراکه خاک دست و پایش در پویایی و تبدیل از بقیه کم‌تر است. سه عنصر دیگر روان‌تر



از خاک و در حرکتند. من ذهنی در بیشتر انسان‌ها از جنس خاک، همانندگی با چیزهاست. دست و پایی ندارد که به‌سوی خدا حرکت کند و تبدیل شود و حتی با وجود فهمیدن این مطالب نمی‌تواند آن‌ها را به عمل درآورد. او باید فضا را بگشاید در حالت عدم مقاومت و قضاوت صفر شود تا بتواند رحمت خداوند را به‌سوی خود جلب کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

وقتی که او سبک شود، آن باد، پای اوست

لنگانه برجهد دو سه گامی پی سحاب

\*لنگانه: مجازاً آنکه به زحمت و کوشش بسیار راه رود.

\*سحاب: ابر

وقتی انسان فضا را می‌گشاید، همانندگی‌هایش را شناسایی کرده و می‌اندازد سبک می‌گردد، مرکزش عدم شده و بادِ زندگی پای او می‌شود و به حرکت و جنبش درمی‌آید. در این حالت هشیاری‌اش با زحمت از روی همانندگی‌ها بلند شده و چند قدمی به‌سوی ابرِ رحمتِ زندگی برمی‌دارد. هرچه فضای درونش گشوده‌تر شود، سبک‌تر شده و سریع‌تر پیش می‌رود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

تا خنده گیرد از تک آن لنگ برق را

و اندر شفاعت آید آن رعدِ خوشِ خطاب

\*تک: دویدن

در آسمان گشوده‌شده درون برق عشق، که نماد خداوند است از این که می‌بیند هشیاری لنگ‌لنگان به‌سویش می‌دود خوشش می‌آید و می‌خندد، و با هر ضربه‌ای که به همانندگی‌ها می‌خورد صدای «رعد خوش خطاب»، صدای ابرِ رحمت الهی شنیده می‌شود که باران ایزدی با پذیرش این اتفاق و شناسایی این همانندگی خواهد بارید.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

با ساقیانِ ابر بگوید که: برجهید

کز تشنگانِ خاک بجوشید اضطراب

خداوند به ساقیانِ ابر، عارفان و انسان‌های زنده‌شده می‌گوید برخیزید و بر سر تشنگانِ خاک، انسان‌هایی که فضا را می‌گشایند و من‌ذهنی خود را با عدم مقاومت صفر کرده و ارتعاش طلب و جنب‌وجوش زندگی در آن‌ها می‌جوشد ببارید. آن‌ها تشنگانی هستند که صادقانه آب حیات می‌خواهند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گیرم که من نگویم، آخر نمی‌رسد

اندر مشامِ رحمت بویِ دلِ کباب؟

فرض کنیم من نگویم دلم کباب شده و مرکز پر از درد است آیا این بویِ کبابِ دل، ارتعاش این درد به مشام زندگی نمی‌رسد؟ آیا خداوند متوجه دردهایم نمی‌شود و رحمتش را به‌سوی من جاری نمی‌کند؟ [خداوند نیاز انسان را بدون این‌که او چیزی بگوید می‌فهمد کافی‌ست انسان فضا را بگشاید سبب‌های ذهنی و دانایی من‌ذهنی‌اش را کنار گذاشته و به عجز و ناتوانی خود اقرار کند و شایسته دریافت رحمت خداوند شود.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

پس ساقیانِ ابر همان دم روان شوند

با جرّه و قنینه و با مشکِ پرشراب

\*جرّه: سبو

\*قنینه: صراحی، ظرف مخصوص شراب



پس ساقیان ابر، انسان‌های که در این لحظه حاضر هستند و پیغام‌های زندگی را پخش می‌کنند بلافاصله با سبو و صراحی و مشک به راه افتادند تا به هر کسی به اندازه ظرفیت و فضای گشوده‌شده درونش شراب دهند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

خاموش و در خراب همی جوی گنج عشق

کاین گنج در بهار برویید از خراب

ای انسان خاموش باش تو از جنس سکوت و سکون هستی، گنج عشق، گنج حضور و وحدت آگاهانه با خدا را با متلاشی کردن من ذهنی در خرابه جست‌وجو کن؛ چراکه این گنج در بهار این لحظه از خراب کردن پارک ذهنی و پژمرده شدن همانیدگی‌ها می‌روید. [ما براساس باورها، دید همانیدگی‌ها، الگوها و سبب‌های ذهنی، تصویر ذهنی آدم‌ها و چیزها را در ذهن خود به صورت یک پارک ذهنی می‌چینیم و با کنترل کردن آدم‌ها و وضعیت‌ها و رهبری و هدایت آن‌ها اجازه نمی‌دهیم که کسی برخلاف تصورات ما فکر و عمل کند. ما باید از خراب کردن این پارک نترسیم و از کنترل ذهنی دست برداریم و فقط به زندگی ارتعاش نماییم تا گنج حضور در بهار این لحظه بروید.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: بهار

گوینده: بهار



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۵ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

آفتابی در یکی ذره نپهان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

خدا و زندگی هم چون آفتابی بزرگ و درخشنده در درون ذهن انسان پنهان شده‌اند. اگر انسان با خواندن ابیات مولانا عمیقاً درک کند که خواب ذهنش آشفته است، با گشودن فضا و صفر کردن مقاومت، مرکزش را از چیزهای این جهانی پاک کرده و عدم را به جای آن خواهد گذاشت. در آن صورت ناگهان آفتاب زندگی از فضای درون او طلوع خواهد کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۶

هر کسی در عجبی و عجب من اینست

کاو نگنجد به میان، چون به میان می‌آید؟

مولانا می‌فرماید: هر کسی از چیزی متعجب می‌شود، اما تعجب من از این حقیقت است که چگونه بی‌نهایت خدا، که درون هیچ چیز جا نمی‌گیرد در محدودیت ذهن جا شده‌است؟ [اگر تسلیم شده و فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کنیم آن بی‌نهایت چون خورشیدی از ذهن بیرون آمده و طلوع خواهد کرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۶۳

لفظ جبرم، عشق را بی‌صبر کرد

وآنکه عاشق نیست، حبس جبر کرد





وقتی من لفظ جبر را می‌شنوم که به معنای ماندن در وضعیت ذهنی است متوجه هستم که انسان عاشق زندگی باید بی‌صبر باشد و با فضاگشایی به سرعت حرکت کند تا مرکز خود را عدم نماید. آن کسی که عاشق نباشد و عدم را به مرکزش نیاورد در جبر ذهنی محبوس شده و زندانی دردهای من‌ذهنی خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۶۴

این، مَعِیت با حق است و جبر نیست

این تجلی مه است، این ابر نیست

\*مَعِیت: همراه بودن، همراهی. خدا با شماست هر کجا که باشید.

\*تجلی: تابش، روشنی

این درواقع همراهی با حق و با خدا بودن است و به معنی جبر نیست. این نور که از پشت ابر من‌ذهنی با فضاگشایی و تسلیم ما خارج می‌شود و خود را نشان می‌دهد تجلی خداوند در وجود انسان است که با صفر کردن مقاومت و سجده شکر و صبر ایجاد می‌شود.

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۴

«... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»

«... و هر جا که باشید همراه شماست...»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۷

ترک کن این جبر را که بس تهی ست

تا بدانی سرّ سرّ جبر چیست



ای انسان، جبر من ذهنی را که می‌گوید نباید از ذهن بیرون بروی رها کن و فضا را باز کن تا سرِ سرِ جبر و راز حقیقی آن را دریابی یعنی بفهمی که این بلاها و دردها را ماندن در ذهن و شرطی‌شدگی‌ها بر سر تو می‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۸

ترک کن این جبرِ جمعِ مَنبَلان

تا خبرِ یابی از آن جبرِ چو جان

\*مَنبَل: تنبل، کاهل، بیکار

جبر گروه تنبلان و کاهلان را که ماندن در ذهن و طولانی کردن آن است رها کن تا از آن جبری که مانند جان عزیز و گرانقدر است آگاهی پیدا کنی و با شکر و صبر به زندگی زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰

زانکه شاکر را، زیادت وعده است

آنچنانکه قُرب، مُزدِ سجده است

زیرا که به شکرگزاران وعده‌های فراوانی داده شده است و مادر همه شکرها این است که علاوه بر شکر مادی فضا را در این لحظه باز کنیم و به جای هشیاری جسمی، هشیاری نظر را بخواهیم و چشم عدم بکشاییم و چهار بعدمان را حفظ کنیم. این شکرگزاری مانند به‌جا آوردن سجده‌ای بوده و ما را به پاداش تقرب الهی می‌رساند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱

گفت: **وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ** یزدانِ ما

قُربِ جان شد سجده ابدانِ ما



حق تعالی به ما فرمود: سجده کن و به من نزدیک شو. سجده‌ای که توسط چهار بعد ما صورت می‌گیرد همان تسلیم و فضاگشایی ست و موجب قرب یا نزدیکی روح ما به خدا می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲

گر زیادت می‌شود، زین رو بُود

نه از برای بَوش و های و هو بُود

\*بَوش: خودنمایی، کرّ و فرّ

اگر قرار باشد که نزدیکی ما به خداوند و عقل، هدایت، امنیت و قدرتی که از فضای گشوده‌شده درون می‌گیریم زیادتر شود تنها از طریق شکر و فضاگشایی خواهد بود و نه از راه قیل‌وقال و خودنمایی من‌ذهنی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

پاره‌دوزی می‌کنی اندر دکان

زیر این دُگانِ تو، مدفون دو کان

ای انسان، تو در دگانِ جسمِ خود به پینه‌دوزی مشغولی یعنی تا خدا با حکم قضا چیزی از تو می‌گیرد، چیز دیگری به‌جای آن گذاشته و وصله‌پینه می‌کنی درحالی‌که در زیر این دگان، دو معدنِ گران‌بها یعنی عشق یکتایی و خرد ایزدی نهفته است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۱

هست این دگانِ کرایبی، زود باش

تیشه بستان و تَکش را می‌تراش



\* تک: ته، قعر، عمق

این دگان جسم تو، کرایه‌ای است و به‌زودی با مرگ تو خراب خواهد شد. پس زود باش، تیشه فضاگشایی به‌دست گیر و پایه من ذهنی را بتراش تا به خرد و عشق الهی دست پیدا کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

\* کاهلی: تنبلی

هرکس که از کاهلی و سستی و ماندن در ذهن، شکر و سپاس به‌جا نیاورد و صبر پیشه خود نکرد و تن به تغییر نداد، ناچار از روی نادانی راه جبر پیش می‌گیرد زیرا جبر لایق اشخاص بی‌مایه، سست و تنبل است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری‌اش، در گور کرد

\* رنجور: بیمار

هرکس به جبر متوسل شود و مقاومت کند، خود را رنجور و بیمار کرده و دردهای ذهنی را خواهد کشید و سرانجام همان رنجوری و پریشانی حاصل از همانیدگی‌ها، سبب مرگ او در ذهن خواهد شد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۴۶

زآنکه بی شُکری بُود شوم و سَنار

می بُرد بی شُکر را در قعرِ نار

\*سَنار: ننگ و عار، شوم و زشت

\*قعرِ نار: ژرفای آتش

زیرا ناشکری و عدم رعایت قانون جبران، بدشگون و زشت و سبب ننگ انسان است و فرد ناشکر را به اعماق آتش دردهای ذهن می‌برد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۴۷

گر توکل می‌کنی، در کار کن

کشت کن، پس تکیه بر جبار کن

اگر می‌خواهی توکل کنی، فضاگشایی کن و به فضای گشوده‌شده توکل کن تا خرد ایزدی به فکر و عملت بریزد. بدان که ذات نیک خداوند کمک توست و من‌ذهنی دشمن تو، پس کشت کن یعنی فضا باز کن و از آن فضا فکر و عمل کن. ناسپاسی نکن و تکیه بر خدا کن که در این لحظه کارها به دست اوست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۴۴

ای عشق که کردستی تو زیر و زبر خوابم

تا غرقه شده‌ست از تو در خون جگر خوابم



ای عشق، تو خواب مرا زیروزبر کرده‌ای و زندگی‌ام به علت ماندن در ذهن لحظه‌به‌لحظه آشفته شده است. زندگی با من ذهنی و نگرانی و اضطراب حاصل از همانیدگی‌ها سبب شده خوابم در خونِ جگر غرق باشد و حال خوبی نداشته باشم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۴۴

از کانِ شِگرِ جَسْتَن، اندر شبِ آبستن

بگداخت در اندیشه مانند شِگر، خوابم

وقتی فضاگشایی و توکل نمی‌کنم، و به آن چه که ذهنم نشان می‌دهد مقاومت می‌کنم، درواقع از فضای گشوده‌شده که معدن شیرینی است به شب من‌ذهنی که آبستن خورشید عدم است می‌جهم. آن شیرینی مرکز عدم به زهر تبدیل گشته و خوابم در اندیشه‌های ناجور من‌ذهنی گداخته می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۴۴

بی لطفِ وصالِ او، گشتم چو هلالِ او

تا شبِ نَبَرَدِ هرگز در دورِ قمرِ خوابم

در دورانی که باید از مرکز عدم من ماه شب چهارده طلوع کند و بدرخشد، ماندن در ذهن و همانیدگی‌ها مرا مانند هلال باریک کرده است. پس مقاومت را صفر و من‌ذهنی را کم می‌کنم تا در شب ذهن خوابم نبرد و مثل ماه کامل بدرخشم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

تو ز طفلی چون سببها دیده‌ای

در سبب، از جهل بر چفسیده‌ای



ای انسان، تو از زمان کودکی با سبب‌سازی در ذهنت، فضای علت و معلول را ایجاد کرده‌ای و از جهل و نادانی فقط به علت‌های ذهنی چسبیده‌ای. به همین دلیل از خدا که ایجادکننده سبب‌هاست و از مرکز عدم غافل هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

با سببها از مُسَبَّبِ غافلی

سوی این روپوش‌ها ز آن مایلی

به دلیل توجه به اسباب ظاهری از خدا که مسبب‌الاسباب است غافل مانده‌ای در حالی که آن اسباب، همانیدگی‌های توست که به منزله روپوشی روی عدم و زندگی را می‌پوشاند و تو به خاطر کاهلی و ماندن در ذهن، به آن‌ها میل داری.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

چون سبب‌ها رفت، بر سر می‌زنی

رَبِّنا و رَبِّناها می‌کُنی

زمانی که سبب‌ها با فرمان قضا و کن‌فکان زندگی از میان برود به جای این که تصمیم‌گیری به آن‌ها توجه نکنی و فضا باز کنی و مقاومت نداشته باشی، باز هم به خاطر از دست رفتن سبب‌هایی که ذهنت می‌پندارد خوش‌بختت می‌کنند بر سرت می‌زنی و خدا خدا می‌گویی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶

رَبِّ می‌گوئید: برو سوی سبب

چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب

\*صنعم: قدرت آفریدگاری خداوند



خداوند به تو می گوید: برو سراغ سبب یعنی آن چیزی که ذهنت نشان می دهد. چه عجب که از قدرت آفرینش من یاد کردی و فهمیدی که مرکزت باید عدم باشد و مرا در مرکزت بگذاری! ولی تو باز هم برمی گردی چون در بازگشت به سوی من و در میثاق الست سست هستی و دل در گرو اسباب داری.

با تشکر:

تنظیم کننده متن: فرزانه

گوینده: فرزانه





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)